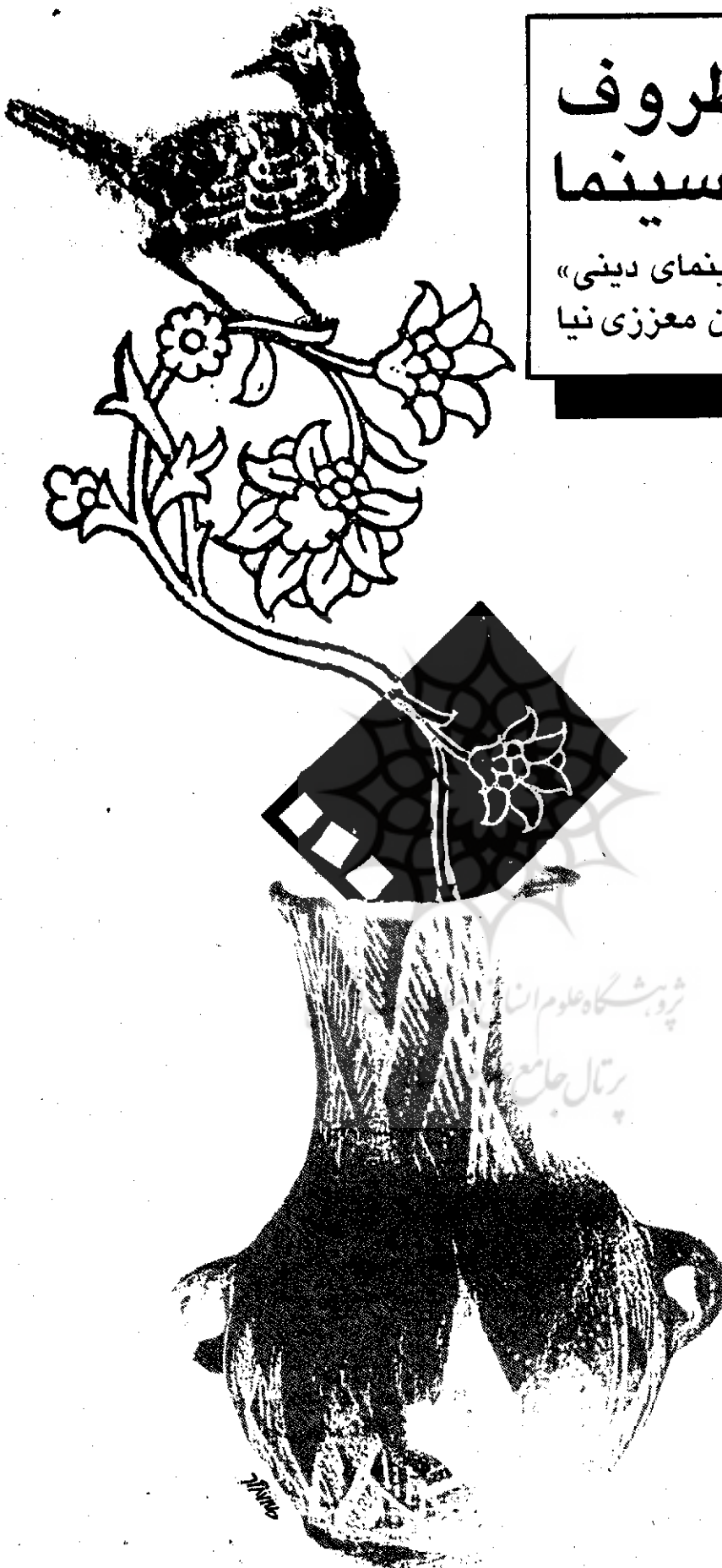


ظرف و مظروف در سینما

اشاراتى دربارهٔ «سینمای دینی»
■ محمدحسین معززى نیا



چندی است مبحث «سینمای دینی» در میان دیگر مباحث فرهنگی - هنری کشور اهمیت ویژه‌ای یافته است و بازتاب گسترده‌ای در مطبوعات و دیگر رسانه‌ها دارد. طرح این بحث در نظر اول بسیار جدی و ضروری به نظر می‌رسد و با عنایت به وضعیت کنونی سینمای ایران، پیش کشیدن چنین موضوعی چه بسا مشکل‌گشا و کارساز تلقی شود.

اینکه طرح یک مبحث نظری و دعوت صاحب‌نظران و دست‌اندرکاران به تفکر و اعلام نظر در باب آن، تا چه حد می‌تواند در عمل و در مراحل شکل‌گیری یک فیلم سینمایی مشکلات متعدد سینمای ما را حل کند، سخن دیگری است که در جای خود بدان خواهیم پرداخت. اما مشکل اصلی در آنجاست که طرح این گونه بحثها در شرایط حاضر چنان نتایج دور از انتظار و متشتت و پراکنده‌ای به دست می‌دهد که بی‌برنامگی و آشفتگی فضای فرهنگی را عیان می‌سازد.

طرح گسترده این بحث در قالبهای گوناگون باعث شد که پای عمده افرادی که به هر نحو درگیر جنبه‌های نظری و عملی سینمای ایران شده‌اند به میان کشیده شود، و در حال حاضر کمتر صاحب‌نظری را می‌شناسیم که در این باب به اظهار رأی نپرداخته باشد.

عده‌ای برآنند که سینمای دینی یعنی «رعایت موازین شرعی در فیلم» و بنابراین، سیطره یافتن اخلاق و عرف متداول بر فیلمها، سینمای دینی پدید می‌آورد و به این ترتیب عمده فیلمهای ساخته شده در این دوران (دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی) در حوزه سینمای دینی قرار می‌گیرند.

گروهی دیگر تصور می‌کنند اگر یک فیلمساز سوژه دینی برگزیند و فی‌المثل تاریخ اسلام را در یک فیلم روایت کند، فیلمی دینی پدید آورده است. اما پس از این گزینش اولیه، باید توجه کرد که تکنیک فیلم تا چه حد قابل قبول است. آنگاه اگر ساختاری منسجم بر فیلم احاطه یافته باشد، آن فیلم را می‌توان نمونه خوبی از سینمای دینی دانست. بنابراین بخشی از فیلمهای تاریخ سینما که مشمول این تعریف واقع می‌شوند، در حوزه سینمای دینی قرار دارند.

برخی می‌گویند فیلم دینی توسط فیلمساز دیندار ساخته می‌شود و صرف انتخاب یک سوژه دینی، فیلم دینی پدید نمی‌آورد. پس بهتر است برای دستیابی به سینمای دینی، در پی تربیت انسان دیندار باشیم.

دسته‌ای معتقدند فیلم دینی مخاطب خاص دارد و تنها

دینداران مخاطب سینمای دینی قرار می‌گیرند، و لذا فیلم دینی را باید در اماکنی از قبیل مساجد و در ایامی ویژه نمایش داد. و عده دیگری که بیشترین آمار صاحب‌نظران را شامل می‌شوند، به جای آنکه در باب نسبت میان سینما و دین بحث کنند، وجوه گوناگون دین را برمی‌شمرند و توضیح می‌دهند که بهتر است کدام وجه از دین در سینما تجلی یابد... و اشاراتی از این دست.

□

عبارت سینمای دینی اشاره به یک «ژانر سینمایی» ندارد. بسیار ساده لوحانه است اگر تصور کنیم انتخاب داستانهایی که وقایع مذهبی را روایت می‌کنند و ساختن این داستانها با تکنیکی قابل قبول، سینمای دینی پدید می‌آورد و بدین ترتیب، یک ژانر نو به تاریخ سینما افزوده می‌شود. این عمل منجر به ساخته شدن فیلمهایی از قبیل *الرساله* (مصطفی عقاد)، *عیسای ناصری* (فرانکو زفیره لی)، *فرانچسکو* (لیلیانا کاوانی)، *آخرین وسوسه مسیح* (مارتین اسکورسیزی)، *ده فرمان* (سیسیل ب. دومیل)، *انجیل به روایت متی* (پیر پائولو پازولینی)، *مسیح* (روبرتو روسلینی) و *ترز* (آلن کاولیه) خواهد شد. این دسته از فیلمها را می‌توان با اندکی مسامحه متعلق به ژانر «سینمای تاریخی - مذهبی» دانست و اضافه کرد که برخی فیلمهای خوبی محسوب می‌شوند و بقیه فیلمهایی ضعیف و بی‌رمقند.

در سینمای ایران نیز چنین فیلمهایی ساخته شده‌اند، خصوصاً در یکی دو سال اخیر، فیلمهایی همچون *به خاطر هانیه* (کیومرث پوراحمد) و *روز واقعه* (شهرام اسدی) را دیده‌ایم که چه بسا رواج بحث سینمای دینی تا حدودی تحت تأثیر ساخته شدن این فیلمها بوده است. در همین جا باید اشاره کرد که این دسته از فیلمها - و مشخصاً این دو فیلم ایرانی - نه تنها نمونه‌هایی از سینمای دینی محسوب نمی‌شوند، بلکه در ارائه تصویری قابل قبول از روایات تاریخی - مذهبی هم دچار مشکلات فراوانی شده‌اند و اتفاقاً نمونه‌های خوبی به شمار می‌آیند برای توضیح این نکته که رویکرد سینما به قصه‌های مذهبی تا چه حد می‌تواند فیلمی مغایر با اصول اولیه دینی پدید آورد. البته شکی نیست که پرداختن به یک مضمون دینی، شرایط بهتری برای تجلی دین در عرصه سینما ایجاد می‌کند. اما همین که تا به امروز روایت قصه‌های مذهبی در سینما منجر به ساخته شدن چنین فیلمهایی شده نکته‌ای قابل تعمق است.

□

در به کار بردن تعبیر سینمای دینی، مقصودمان از دین دقیقاً چیست؟ در یک تعریف آمده که دین «تعلق و وابستگی به حضرت حق و معرفت و طاعت خداوند» است. آیا تجلی این حقایق در سینما ممکن است؟ توقع اینکه سینما به مثابه «استاد معرفت و سلوک» در خدمت ما درآید، خارج از ماهیت و توانایی سینما قرار دارد. و در اصل، عمده مشکلات این بحث در همین جاست که اکثر دوستان به جای تعمق در ماهیت و امکانات سینما برای آنکه در خدمت دین درآید، به تعریف و تبیین وجوه گوناگون دین می پردازند. جریان شکست خورده و مبتذل موسوم به «سینمای عرفانی» در سینمای پس از انقلاب، حاصل همین گونه اندیشیدن در باب سینما بوده است.

در بحثهایی که تا به حال انجام شده در صحبت از رابطه سینما و دین، از عنایت به ظرفیت و تواناییهای ماهوی سینما غفلت می شود، گویی که همه ظرفیتهای این هنر برای ما آشکار شده و فراچنگ ما آمده و تنها همین مانده که تصمیم بگیریم کدام وجه از دین بهتر است در سینما ظهور یابد.

بخش اصلی بحث این است که قابلیت پذیرش سینما برای ارائه مفاهیم دینی تا به کجاست و با توجه به «تواناییهای محدود تصویر» و آنچه تا به امروز در تاریخ سینما ظهور و بروز داشته، مفاهیم دینی تا چه حد قادرند به درون تصاویر سینمایی رسوخ یابند. توانایی تصویر در ارائه کیفیات - و نه کیفیات - با میزان توانایی سینما در واقع نمایی ارتباط مستقیم دارد و تجلی واقعیت - نفس الامر - با ظهور معانی دینی در یک فیلم سینمایی.

پرسش از ماهیت سینمای دینی لزوماً بدین معناست که ما تاکنون یک جریان سینمایی قابل توجه تحت این عنوان نداشته ایم و در این مقطع تاریخی خود را نیازمند پدید آمدن چنین سینمایی می دانیم. اصولاً وقتی ما به این نقطه رسیده ایم که از چستی سینمایی که متعلق دین باشد پرسش می کنیم، قطعاً تاکنون نتوانسته ایم سینما را تحت سیطره دین درآوریم و حالا می پرسیم که چه باید کرد؟

توقع اینکه چنین سینمایی در عالم غرب متحقق شود، تصور غریب و دور از ذهنی است. تصور جهشهای غیرمنتظره و انتظار تولد گونه های غریب سینمایی در سینمای غرب، دلچسپی بسیار خوشبینانه ای است. بعید به نظر می رسد که در سده دوم سینمای غرب، وقایع دور از انتظاری رخ دهد و فرضاً جریانی با نام سینمای دینی متولد شود. اگر حقیقتاً قرار باشد تجلیات عالم دین در عرصه سینما مشاهده شود، چنین واقعه ای تنها در همین کشور، و در شرایط پس از وقوع انقلاب دینی ممکن به نظر می رسد.

اما در شرایط حاضر، طرح این بحث نشانه شکست ما در

زمینه عملی سینماست. پرسش امروز نشانه هوشیاری ناخودآگاهانه ما از سیر منفعلانه سینمای پس از انقلاب است. در واقع ما نه تنها نتوانسته ایم سینما را در خدمت دین قرار دهیم، بلکه از داشتن یک جریان سینمایی که بتواند حتی المقدور غایات معنوی ما را متحقق کند نیز محروم مانده ایم. طرح این بحث به خودی خود بیانگر دست نیافتن ما به سینمای مطلوب و در نتیجه بر باد رفتن همه آن چیزی است که با عنوان «سینمای نوین» می شناسیم.

حال که در حیطه عمل به چنین نتایجی رسیده ایم چرا در مباحث نظری نیز همان شیوه را پی می گیریم؟ برخلاف تصور عده ای، مبحث سینمای دینی به هیچ عنوان دربردارنده همه آنچه در باب «هنر دینی» می گوئیم نیست و این نکته ای بسیار اساسی محسوب می شود. سینمای دینی مبحثی است کاملاً خاص از آن رو که سینما هنری خاص به شمار می آید. سینما، هنری همچون نقاشی و موسیقی نیست و نمی توانیم بحثهایی از آن دست را که در زمینه هنرهای ناب مطرح می کنیم، در سینما دنبال کنیم. توجه به دو وجه تکنولوژیک و اقتصادی سینما در این بحث بسیار اساسی است. بحث هنر دینی عموماً در حوزه شعر و هنرهای تجسمی و موسیقی مصداق دارد و گاه چنان انتزاعی است که هیچ نسبتی با پدیده ای همچون سینما ندارد.

چه ببندیم و چه برایمان ناگوار جلوه کند، سینما قابلیت بیشتری برای تشریح اهواء نفسانی و وسوس شیطانی از خود نشان می دهد و ما بدون آنکه درصدد شناخت ماهیت آن براییم و سعی در «تسخیر جوهرش» داشته باشیم، نخواهیم توانست آن را در خدمت هیچ مضمونی درآوریم چه رسد به دین، که با یک نگاه ظاهری به تاریخ صدساله سینما در همه عرصه ها، درمی یابیم که این سیر تاریخی، بیشتر سعی در نفی دین داشته تا اثبات آن.

در طرح این بحث، در وهله اول ما را با معانی گوناگون دین کاری نیست. اگر مقصود ما از طرح این بحث «نگاه دیندارانه سینما به عالم» است، همه کوشش ما باید مصروف شناخت ماهیت این هنر پیچیده تکنولوژیک شود. جامعه سینمایی (اعم از دست اندرکاران و منتقدان) نسبت به ماهیت تکنیک سینما غافل است و سیر چندین ساله سینمای ما گواهی بر این مدعاست. عمده آنان که در باب سینمای دینی نظر داده اند نیز به ماهیت سینما وقوف ندارند و کماکان تصورشان از چگونگی برگردانده شدن مفاهیم دینی به زبان تصویر، تصور ظرف و مظهر است.

در چنین شرایطی که از حیث عمل و نظر تا بدین حد با ساختار تکنیکی سینما ناآشنایییم و حتی طرح این بحث را نیز ضروری نمی دانیم، طرح مباحثی از قبیل سینمای دینی کاملاً



بیهوده است.

هستیم که از ماهیت سینما پرسش کرده ایم، نه یک غربی.

وجه ناکوارتر ابداع چنین ترکیبی این است که توجه مخاطب این سخنان را از جگونگی نسبت بشر امروز با مفاهیمی از قبیل دین منحرف می‌کنیم. تاریخ معاصر، تاریخی است که قلبش ضریبان و نوسان دینی ندارد. ما نمی‌توانیم از سینمای تحت سیطره دین سخن برانیم بدون آنکه به نحوه ارتباط انسان امروز با دین بپردازیم. در طرح این بحث از این معنا غفلت شده که قبل از هر چیز باید به تشریح نسبت بشر امروز با دین، هنر، فرهنگ و تمدن پرداخت. تا زمانی که این نسبت مجهول و مبهم باقی بماند و ندانیم که اساساً نسبت کنونی ما با عالم غرب، هویت خودی و سنت کهن سرزمینمان چگونه است، پرداختن به چنین مباحثی عواید معنوی دربر نخواهد داشت.

اما همه آنچه را گفته شد مقدمه‌ای بینکارید برای اشاره به این نکته که اگر ما به شکلی جدی و بنیانی دغدغه چنین مباحثی را داشته باشیم، اگر پرسشمان از بن جان برخیزد و دردمندانه باشد، بخش قابل توجهی از پاسخها و راه‌حلا را در دسترس داریم. صدها صفحه نوشته جدی و دهها فیلم مستند، از متفکری به جای مانده که در زمان غفلت ما از این مباحث، به بنیانی‌ترین شکل در ماهیت فرهنگ و هنر امروز غرب تفکر کرد و حاصل این همه را در اختیار رهروان جدی این طریق قرار داد. اگر از سر تفنن به این گونه مباحث مشغول نمی‌شویم و آنها را بهانه‌های اولیه مقاصد دیگر قرار نمی‌دهیم، عرصه تفکر در این

اگر از نقد آنچه تا به امروز در ذیل عنوان سینمای دینی گفته شده بگذریم و بخواهیم نگاهی مستقل به میزان قابل قبول بودن طرح چنین بحثی بیندازیم، باید بگوییم که اساساً به میان آوردن این بحث و «ابداع عبارت سینمای دینی» نوعی التقاط و صورتی دیگر از غرب زدگی تاریخی ماست.

وقوع انقلاب اسلامی در این دیار بدین معناست که ما قصد تجدید عهد با مبدأ ازلی را کرده‌ایم و برآنیم که با همه مظاهر عالم امروز، نسبتی دینی برقرار کنیم. قرار است حکومتان در نسبت با دین معنا یابد، فرهنگ و هنرمان نیز. مگر در مقطع حاضر، ما از سینما انتظاری جز این داریم که در خدمت دین درآید؟

اساساً از ابتدا، وقتی یک متفکر مسلمان در کشوری که انقلاب دینی در آن رخ داده، از ماهیت پدیده‌های فراگیر عالم غرب پرسش می‌کند، پرسشی دینی مطرح کرده است. هنگامی که ما از ماهیت سینما پرسش می‌کنیم لفظ دینی را هم در این پرسش مستتر داشته‌ایم. پرسش ما از ماهیت سینمای دینی در شرایط امروز با همین یک پرسش معنا می‌شود که «سینما چیست؟» انضمام کلمه دینی به پرسش فوق نوعی التقاط برای انحراف اذهان به نظر می‌رسد. چرا که وقتی ما در این برهه اساسی از تاریخ، قصد وقوف به ماهیت سینما را داریم، هدفی جز تحقق مفاهیم دینی در عرصه سینما نداریم. این «ما»

حیطه گشوده شده است. سیری منظم و عمیق در این آثار تصویری و یا مکتوب، بسیاری از حقایق را روشن می سازد.

گزیده ای از نوشته های شهید سیدمرتضی آوینی درباره مباحث فوق را باز می خوانیم:

«آیا سینمای اسلامی وجود دارد؟... به نظر من سینمای اسلامی وجود ندارد و ضرورتی هم ندارد که این عنوان را به این شکل به کار ببریم. من در واقع اسلام را عین حقیقت عالم می دانم و وقتی معتقدم به اینکه حقیقت هنر، بالذات، خواه ناخواه نسبتی با حقیقت عالم دارد و سینما هم بالطبع نسبتی با هنر دارد، پس حقیقت سینما خودبخود امری معنوی و الهی است، منتها این بستگی به نوع تقریب ما به موضوع دارد، یعنی در واقع به نوع نسبتی که با سینما به مثابه هنری که در غرب به دنیا آمده برقرار می کنیم، و نسبت آنها با سینما متفاوت است - و باید باشد - با نسبتی که ما در این سوی جهان با سینما و ذات و حقیقت آن برقرار می کنیم.

به نظر من کل تکنولوژی یک چیز است و اشیاء و لوازمی که محصول تکنولوژی هستند چیز دیگر. این دو را نباید با هم اشتباه کنیم. نسبتی که ما با کل تکنولوژی برقرار می کنیم با نسبتی که با اجزاء تکنولوژی یا محصولات آن برقرار می کنیم، کاملاً متفاوت است. در اغلب کشورهای جهان سوم، یا به تعبیر غربیها عقب افتاده، شما این مسأله را بوضوح در ارتباط مردم با اتومبیل می بینید، در پاکستان یا در کشور خودمان، قریب به اتفاق مردم با محصول تکنولوژی، مثلاً اتومبیل، به مثابه یک موجود زنده برخورد می کنند و نه یک شیء که محصول یک ضرورت تاریخی است و جزئی از یک کل است که ما به آن تکنولوژی می گوییم و مادر آن غرب است. ما هنوز فرهنگ برخورد با ماشین و تکنولوژی را نداریم، یعنی به تعبیر من «اخلاق تکنولوژیک» نداریم. تکنولوژی به تعبیر ماکس وبر خلقیاتی می آورد که مردم جهان سوم عموماً آن را قبول نمی کنند. مردم جهان سوم و بخصوص کشورهایی که فرهنگ و تاریخ کهن تری دارند، بالأخص اگر نسبتی با ادیان و حیانی داشته باشند، بسیار دشوار و دیر اخلاق تکنولوژیک را می پذیرند. نسبت ما با شیء و کل تکنولوژی با نسبتی که غرب با آن دارد بکلی متفاوت است، چرا که اینجا از لحاظ تاریخی محل تولد تکنولوژی نیست و بنابراین آمادگی فرهنگی برای قبول آن نیز وجود ندارد. در غرب اخلاق تکنولوژیک بر همه چیز غلبه دارد و اصلاً به مثابه یک شریعت است. مردم غرب به این شریعت ایمان آورده اند. ساعت سه و نیم شب هم یک انسان غربی پشت چراغ قرمز می ایستد تا چراغ سبز شود، اما کدام ایرانی این کار را می کند؟ انسان غربی نوعی نظارت وجدانی برای رعایت این اخلاق تکنولوژیک دارد. این همان نظارت درونی است که ما در دین برای جنگ با نفس آماده داریم و

همین باعث خلقیات متفاوت ما می شود. اما در مواجهه با تکنولوژی این خلقیات جور دیگری عمل می کند... یعنی آن نظارت درونی را نسبت به تکنولوژی نداریم.

سینما هم یک محصول تکنولوژیک است، «هنر تکنولوژیک» است و طبعاً مثل بقیه محصولات تکنولوژیک با ابزاری پیچیده سر و کار دارد. در واقع سینما اساساً نمی تواند یک هنر محض باشد... حتی برای ساختن یک فیلم مستند ساده کوتاه هم باید بسیاری از مسائل غیر سینمایی را حل کرد. برای ساختن همین مستند کوتاه هم مدیریت لازم است. مسأله اقتصاد، خلقیات و روحیات و برخورد با افراد، روانشناسی مخاطب، هر کدام جداست... شما در سینما با غول تکنیک روبرو هستید که مرتب عظیم تر می شود و روح عظیمی می خواهد که بر این تکنیک و ابزار بتواند غلبه کند و این کار هر کسی نیست. سینما از نظر ابزار پیچیده ترین است و هر چه بیشتر به سوی اتوماسیون می رود بیشتر از پیش از اختیار بشر خارج می شود و آن را بیشتر محدود می کند. سینماگر مرتباً محدود می شود. برای وصول به این سلطه، روحی عظیم در برابر تکنولوژی سینما لازم است که خودش را نبازد و بتواند از ابزار برای بیان منویات خودش و تجلی بخشی از وجودش استفاده کند. فیلم تجلی خود فیلمساز است در یک مرتبه دیگر از وجودش، یعنی ذات خود اوست که در یک حیثیت دیگر بیرون از وجود خودش، نمود پیدا می کند.

بنابراین می خواهم بگویم محال نیست، اما دشوار است. شما در هر یک از فرهنگهای مختلف، سینما را متناسب با آن فرهنگ دارای هویتی می بینید، فارغ از هویت کلی سینما در غرب و در تاریخ سینمای غرب. این دو را باید از هم جدا کرد، چون در نهایت این اختیار انسان است که فراتر از همه این پیچیدگیهاست و بر اتوماسیون غلبه خواهد کرد. هویت انسان بناچار در این بافت پیچیده ابزارها هم خود را نشان خواهد داد. اگر به این تعبیر بگیریم، می توان به «سینمای اسلامی» قائل شد، چون تفکر اسلام تفکری خاص خودش است. طبعاً اگر جماعتی از هنرمندان در یک دوره خاص تفکر اسلامی داشته باشند، وقتی فیلم بسازند در واقع خودشان و فرهنگ خودشان را بیان می کنند. اینها بناچار راههای غلبه بر تکنیک و ابزار را پیدا خواهند کرد. ممکن است خیلی طول بکشد ولی واقع خواهد شد و سینمای به وجود آمده جریان فرهنگی مستقلی خواهد شد... شاید بتوان اسم این را «سینمای اسلامی» گذاشت که البته من این تعبیر را دوست ندارم. ذات سینما اسلامی نشده که شما بگویید «سینمای اسلامی». به همین علت من این تعبیر را دوست ندارم چون چیز خاص و مشخصی نیست؛ در واقع انعطافی است از همان سینما، به مثابه یکی از محصولات تکنولوژیک در برابر فرهنگهای بشری... اما حقیقت یکی بیش نیست و سینما

کرده ما. و در این راه در نخستین قدم تکنیک سینما حجاب محتوای آن خواهد شد. حال آنکه در سینما به آن مفهوم که اکنون وجود دارد، «تکنیک فی نفسه همان محتواست». مارشال مک لوهان، همین معنا را با تعبیر «وسیله همان پیام است» بیان می‌کند و نباید تصور کرد که او اشتباه کرده است. او در این سخن از ماهیت وسایل ارتباط جمعی - رسانه های گروهی - برده برداشته است و نگارنده هیچ سخنی از غربیها نشنیده است که با این بلاغت از عهده بیان مطلب برآمده باشد. وسیله و پیام در رسانه های گروهی یک چیز است و بنابراین نباید سینما یا تلویزیون را چون ظروفی مجوف تصور کرد که می‌توانند هر محتوایی را بپذیرند...

(آینه جادو / جلد ۱ (چاپ اول) / صفحات ۱۶۵-۱۶۶)

خواه ناخواه رویکردی به این حقیقت خواهد داشت و این در هر جای عالم واقع شود و با هر عنوانی، در واقع اسلامی است.

... من گفتم که این تعبیر - سینمای اسلامی - را نمی‌پسندم اما معتقدم به هر جهت تفکر و حیانی اسلام امکان ظهور و حضور در سینما را دارد. مشکل است، اما امکانش هست. پیچیدگی ابزار و تکنیک البته بشدت مانع تجلی و ظهور این تفکر می‌شود، ولی غیرممکن نیست».

(گفت و گو با ماهنامه فیلم / شماره ۱۲۳)

«... باید دانست که سینما ماهیتاً با کفر و شرک نزدیکی بیشتری دارد تا اسلام. نسبت سینما با حق و باطل یکسان نیست و از این لحاظ، استفاده از سینما در خدمت اشاعه دین و دینداری، با دشواریهای خاصی همراه است که اگر مورد غفلت واقع شود، اصل مطلب منتفی خواهد شد. استفاده از تعبیر «سینمای اسلامی» هنگامی درست است که سینما ماهیتاً در نسبت میان حق و باطل بی طرف باشد، حال آنکه چنین نیست. این پیشداوری عموماً درباره تکنولوژی و متدولوژی علوم و همه محصولات شجره غرب، وجود دارد. سینما نیز به تبعیت از این پیشداوری کلی، ظرفی فرض می‌شود که با مظهر خود پیوند ذاتی و ماهوی ندارد. آیا برای پیمانۀ تفاوتی می‌کند که در آن دوغ ریخته شود یا خمر؟ مسلماً خیر. اما سخن اینجاست که این قیاس، اصلاً تناسبی با مطلب ندارد.

قالب و محتوا و ظرف و مظهر در سینما، دو مرتبه از یک وجود واحد هستند. همچون روح و بدن. با گرایش روح به سمت کفر و شرک ظاهراً تغییری در بدن ظاهر نمی‌شود، اما در سینما این «قالب» است که محتوای خویش را برمی‌گزیند. چه بخواهیم و چه نخواهیم در تمدن امروز، روش و ابزار «اصالت» دارد و سینما نیز از این حکم کلی خارج نیست. این حکم نه مطلقاً، که عموماً، درباره همه هنرها صادق است و در سینما نیز به طریق اولی؛ چرا که سینما قبل از آنکه هنر باشد، تکنولوژی است. تکنیک سینما نیز، علاوه بر پیچیدگی بسیار زیاد و فوق العاده، مجموعه ای است از حیلۀ هایی که با قصد فریب عقل و نفی اختیار تماشاگر گرد آمده است و برخلاف تصور عام، هرگز انسان را به فطرت ثانوی که مقام تفکر و تذکر است رجوع نمی‌دهد.

اما در عین حال، سینما می‌تواند که اینچنین نباشد و این نکته ای است که برای ما محل توجه است. اگر محتوای سینما بخواهد که به سوی حق و اسلام متمایل گردد، تکنیک سینما یعنی مجموعه روشها و ابزار آن، حجابی است که باید خرق شود. در این نکته برای اهل معنا معانی بسیار نهفته است.

به اعتقاد نگارنده، تعبیر «سینمای اسلامی» درست نیست؛ سینما شاید آنچنان که هست مسلمان شدنی نباشد، اما می‌توان آن را به «خدمت اسلام» درآورد و این وظیفه ای است گران بر